

● مقاله همکاران

" نقش مسکن در سلامت فرهنگی و روانی خانواده "

به عقیده من مسکن نقش بسیار مهمی در زندگی خانواده‌ها بازی می‌کند و می‌توان گفت بدون مسکن هیچ یک از زندگیها جان نخواهد گرفت. ولی متأسفانه مسئله مسکن امروزه در جامعه ما به صورت یک معضل درآمده است. اگر یک انسان سرپناهی نداشته باشد که وقتی وارد آنجا می‌شود احساس آرامش کند، نه تنها نمی‌تواند برای جامعه مفید باشد بلکه مشکلی به مشکلات جامعه می‌افزاید یک انسان خانه به دوش نه تنها نمی‌تواند آرامش روانی فرزندان و خانواده‌اش را تامین کند بلکه خود نیز دارای ناراحتی اعصاب می‌باشد می‌خواهم برای بازکردن مطلب از زندگی خودم شروع کنم چون تا هر مطلبی باز نشود بقیه که در رفاه هستند نخواهند فهمید که انسان چه می‌کند.

من ۱۹ سال دارم و در سال ۶۶ ازدواج کرده‌ام و دارای ۲ فرزند می‌باشم - در جایی که من زندگی می‌کنم جمعا ۵ خانوار زندگی می‌کنند واقعا زندگی بسیار مشکلی را دارا هستیم. من در یک خانه زندگی می‌کنم که این خانه یک پستوی کوچکی دارد که اجاق گاز را داخل آن جای داده‌ام و به اصطلاح آشپزخانه ما است به جز اجاق گاز هزار و یک چیز دیگر در آن جا هست. مثلا گالونهای نفت را هم در این جا نگهداری می‌کنم لباس بچه و... به خدا قسم وقتی که در رادیو یا هر جای دیگر صحبت از بی‌احتیاطی و آتش‌سوزی می‌شود بدتم شروع به لرزیدن می‌کند که یک وقت اگر اتفاقی بیفتد چه بلایی به سر بچه‌های بی‌گناه من خواهد آمد. از وضع بیرون هم مثلا از لباس شستن و ظرف‌شستن چه بگویم؟ ما یک شیر آب داریم آن وسط حیاط، زمستان وقتی که این شیر یخ می‌زند حداقل با دو کتری آب گرم باید آن را باز کرد و برای شستن یک قوری و

استکان، ۲۰ دقیقه آدم باید معطل شود از لباس شستن اصلا بگذارید حرفی به میان نیاورم. تا می‌آیی لباس بشویی صد دفعه شیر بازویسته می‌شود به همین دلیل ما فقط زمستانها آب لوله‌کشی برای شستن لباس استفاده می‌کنیم و تابستان با این که جوی آب بسیار کثیف است و دارای امراض گوناگونی است و مرکز بهداشت روستا چندین بار سفارش کرده که توی این آب لباس نشویید ما باز هم مجبور هستیم که لباسهایمان را نیز توی همین آب کثیف بشوییم چون آب این جوی از یک کانال که از رودخانه جدا شده است می‌باشد و دارای بیماری‌های زیادی است من مستقیما وارد زندگی خودم شدم معذرت می‌خواهم اما آدم واقعا اعصابش خرد می‌شود اصلا همه اینها به یک طرف ولی دعوای متعدد پدر و مادرها و خلاصه هزار و یک مشکل که دست به دست هم داده‌اند و باعث از هم پاشیدگی و از بین رفتن لطف و صفا در بین ما گشته است. خوب یادم هست که چند وقت پیش از بس که خسته شده بودم به شوهرم گفتم برو و یک چادر بزن وسط بیابان تا برویم آنجا زندگی کنیم. انسان راحت‌تر است اما بعد پشیمان شدم چون او به زور نان شب و خرج زندگیمان را در می‌آورد چگونه می‌تواند خانه بسازد؟ خودم هم هر کاری کردم که بروم و یک کاری پیدا کنم نشد اول مهر رفتم و توصیه نامه‌ای را گرفتم که ادامه تحصیل بدهم ولی نشد چون گفتند شما تا سوم راهنمایی درس خوانده‌اید باید شبانه ادامه تحصیل دهید به همین خاطر این کار هم اصلا میسر نشد قالیپانی هم کمی بلد هستم اما چون جایی را نداریم که دار قالی را در آنجا برپا کنیم قالی هم نمی‌توانم بفافم تا شاید حداقل کمکی برای خانواده‌ام باشم. در ضمن شوهرم هم مستخدم یک مدرسه است و سواد هم که ندارد، کارمند رسمی دولت هم که نیست یک موتورسیکلت هم ندارد تا با آن سرکارش

برود هرروز صبح زود باید با دوچرخه توی این سرما از این روستا به یک روستای دیگر برود. ما اگر چه در روستا زندگی می‌کنیم اما زمینی هم برای کشاورزی نداریم. هفت یا هشت سال پیش دولت مقداری زمین به صورت کشت موقت در اختیار کشاورزان می‌گذاشت آن هم کسانی که زن و فرزند داشتند و چون ما هنوز ازدواج نکرده بودیم از این زمینها هم سودی به ما نرسید. چهار برادر همسرم زمین در اختیار دارند. آنها نسبتا وضع بهتری نسبت به ما دارند در ضمن این‌را هم بگویم که شوهر من آخرین بچه این خانواده است و یک برادر کوچکتر از خودش هم داشت که او شهید شد.

این بود شمای از زندگی ما. حالا خدا به دولت جمهوری اسلامی اجر بدهد که وام در اختیار مردم قرار می‌دهد و به هر شکلی که از دستش برآید در حل مشکل مسکن و همه مشکلات مردم به آنها کمک می‌کند. اما من این را می‌دانم که اگر میلیونی به ما وام بدهند این را می‌دانم که هرگز نمی‌توانیم وام بگیریم چون ما اصلا نمی‌توانیم آن را بپردازیم خلاصه از این همه حرفی که کردم می‌خواستم نقش مسکن را در آرامش روانی و سلامت فرهنگی خانواده‌ها بیان کنم شما بگویید با این وضع که گفتم ما اصلا نه تنها آرامش روانی نداریم بلکه یک بیمار روانی به شمار می‌آئیم. من نمی‌دانم که تکلیف بچه‌هایم در آینده چه خواهد شد چگونه این‌ها می‌خواهند درس بخوانند و این مشکلات را تحمل کنند می‌ترسم آنها هم سرنوشتی بدتر از خودم داشته باشند.

خلاصه این بود نامه یک خواهر دردمند.

این نامه در بین نامه‌هایی که در دهه مبارک فجر بمناسبت مسابقه فرهنگی بدست ما رسید بعنوان یکی از مقالات انتخاب شد و بعلمت درخواست نویسنده آن باز ذکر نام وی خودداری نمودیم ●